


IRANSCHÄHR

<p>Iranschähr Revue littéraire et scientifique bimensuelle</p> <p>Redacteur et Directeur H. Kazemzadeh</p> <p>Telephone Stefan 3908</p>		<p>نگارنده و مدیر حسین کاظم زاده - ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار در ۳۲ صفحه نشر خواهد شد</p> <p>قیمت این شماره در آلمان نیم شیلینگ و در ایران چهارقران است .</p>
<p>شماره ۸ برلین - غرّه جمادی الآخره ۱۳۴۱ سال اول</p>		
<p>1ère année * Berlin, 19 Janvier 1923 * No. 8</p>		

مسلك - عشق - اعجاز

درین جهان زندگی هر کس از برگزیدن یک شغل و مسلك ناگزیر است و درین مهیا نخانه حیات هر واردی را خدمتی بعهده گرفتن فرض است .

حکمت اینکه اغلب مردم بدبخت و دوچار زحمت و ذلت میشوند و سبب اینکه نوع بشر از هزار یک زحمت و مساعی افراد خود نمی تواند نجویی بهره مند شود این است که افراد انسانی در انتخاب مسلك (۱) برای خود غالباً بخطا میروند و یا بخطا رفتن مجبور میشوند .

مردم را در انتخاب مسلك بسه گروه میتوان تقسیم کرد: گروه نخستین کسانی هستند که ادراک آنها قادر بر فهم معنی مسلك و انتخاب نیست چه اصلاً در نظر اینها چنانکه رزق هر کس از روز ازل مقدر

(۱) کلمه مسلك بیشتر یک مفهوم معنوی در بر دارد مانند مسلك سیاسی، مسلك آزادی، مسلك فلسفی، مسلك روزنامه نگاری و جز آنها. مادرینجا بطور مطلق بمعنای شغل و کار استعمال میکنیم .

است شغل و مسلک هر فرد نیز در عالم نخست مقدر شده و هیچکس از دایره تقدیر هر قدر هم خود کسی بکند نمی تواند قدم بیرون بگذارد. این گروه مانند زنان بیچاره ایران تصور میکنند که زندگانی همین است که آنها دارند و این زندگانی سرنوشت آنها بوده و از روز ازل بنام هر یک از آنها ختم شده و از دیوان قضا هیچکس بیش از نصیب خود نمیتواند ببرد. در عقیده این گروه تصویریکی زندگی بهتر و یک مسلک دیگر کردن کفر محض و دست درازی بدستگاه خلقت آفریدگار است. نتیجه این عقاید عبارت از وضع اجتماعی امروزی ایران است.

گروه دوم کسانی هستند که می فهمند که انسان در اختیار یک شغل و مسلک آزاد است ورشته زندگی او در دست خودش است ولی افراد این گروه نیز اسیر پنجه عادات و خرافات محیط خود بوده گریبان خود را از دست موهومات رها نمیتوانند بکنند. اینها خیال میکنند که شغل اجدادی یک شغل اجباری و خدادادی است و ترک کردن آن موجب کفران و خسران خواهد شد. مثلاً یسر یک دهانی حق اشتغال بتجارت را ندارد و فرزند یک تاجر نباید طبابت یاد بگیرد و آخوند زاده جز روضه خوانی و واعظی بی شغل دیگر نباید برود.

گرچه در محیطی مانند ایران که تعلیم و تربیت عمومی انتشار نیافته و همه کس از فیض آن بر خور دار نمیتواند بشود این عادت و اعتقاد بعضی فواید دارد و تا یکدرجه طبیعی بنظر میآید چنانکه پیروی از شغل اجدادی تا یک اندازه جای تعلیم و تربیت را گرفته و حجرة اشتغال پدر یک مکتب تربیت و حرفت میگردد. ولی این رسم و اعتقاد از طرف دیگر فکر و ذکاوت را محدود و خفه میکند و شکفتن غنچه استعداد فطری

و انکشاف قوای باطنی مرد را دوچار فلج میسازد. بدین جهت است که هزارها قوه فطانت و ذکاوت درین زمینه تلف میشود و باز بهمین جهت در میان این گروه مردان کاری و فداکار و با شهامت و خارق العاده کمتر پرورش مییابند. افراد این گروه مانند مرغ اسیر قفس بخارج محیط تنگ و تاریک خود نمی توانند راه پیدا بکنند و در فضای بیکران طبیعت نمی توانند با آزادی پروبال بکشانید.

گروه سیم آنهاست هستند که قوای دماغی آنان آنقدر انکشاف یافته که بدرک بسیاری از حقایق قادر هستند. اینها میفهمند که زمام مقدرات مرد در دست خویش است و در اختیار هر مسلک و شغل آزاد میباشند و درین انتخاب میتوانند استعداد و ذوق شخصی خود را دخالت بدهند. درین مقاله روی سخن به افراد اینگروه است چه فقط از میان این گروه انتظار ظهور مردان نامور بامتانت را میتوان داشت و ظهور اینگونه رجال است که در میان یک جامعه قدرت بشری را تمثیل میکند و محیط جامعه را از جای خود تکان داده بجاهد مجدد میاندازد. در میان این گروه جمعی هستند که از ابتدا پی بچگونگی استعداد و تمایلات طبیعت خود برده مسلکی مناسب برای خود انتخاب کرده اند و اسباب آن مسلک نیز یا بر حسب اتفاق و یا از پرتو سعی خودشان فراهم آمده بی زحمت در جاده مسلک خود قدم میزنند. اینها آن نیکبختانی هستند که هدف آمالی (۱) پیش چشم خود نصب نموده بسوی آن هدف راهی پیمایند و مانند هر ذیرواحی در اطراف مسلک خود که جلوه گاه معشوقه و کعبه آمال آنهاست طواف میکنند.

(۱) ماتبیر هدف آمال را در اینجا مقابل کلمه ایده آل میگیریم

ولی در میان این گروه باز معدودی هستند که بدین خوشبختی
 نرسیده اند. اینها با وجود داشتن یک استعداد و ذکاوت فوق العاده
 یادر انتخاب مسلک دوچار تردید میباشند و یا اینکه محیط مناسب و
 وسیله مشوق برای تعقیب مسلک محبوب و برگزیده خود پیدا نمیکنند
 و بقول خواجه حافظ، عروس فکر و طبع آنان در آرزوی جلوه نمودن
 است ولی چون آینه ای ندارند از آرزو آه میکشند. بدبختانه اکثر
 جوانان امروزی مملکت ما ازین زمره میباشند. محیط امید شکن ایران
 برای آنان یک زندان و اخلاق فاسد اجتماعی ما برگردن روح و قلب
 آنان یک بندگران گردیده است.

هر یک از افراد این زمره مخصوص که میخواهد قدم بمیدان
 مسلک و شغل بگذارد گرچه گاهی در زیر فشار احتیاج بقبول کردن
 یک شغل درین محیط آزادی کش حاضر میشود ولی باز از تردید خود
 داری نمیتواند بکند چرا؟ زیرا که نسبت بدان کار و مسلک یکذوق
 مخصوص و یک جذوبیت در خود حس نمیکند و اگر چندی هم از روی
 ضرورت ویابر حسب اتفاق بیک کاری چسبد و مدتی عمر خود را در
 سر آن بسر میرد باز روزی می بیند که آنچه او میخواسته و می جسته
 است نیست. او حس میکند که این شغل آمال محبوب او را پرورش
 نمیدهد، احساسات او را نوازش نمیکند، دماغ گرسنه او را سیر نمیسازد
 و روح او را بجنش نمی آورد و بعبارت ساده این شغل چیزی است که
 چنگ بدل او نمیزند.

این جوان در زیر تأثیرات این حالت روحی اغلب اوقات مستغرق
 فکر و خیال میشود و حال یک بچه را پیدا میکند که دلش چیزی را

میخواهد که نه نام آنرا میداند و نه نشانی از آن میتواند بدهد و جزگریه وسیله دیگری برای اظهار آرزوی خود ندارد و اگر تصادفاً چیزی بدستش بدهند تازگی آن و رنگ و شکل آن نظرش را جلب کرده موقتاً آرام میگیرد و تماشا میکند ولی پس از کمی می بیند که این دلخواه او نیست و آتش هوس او را خاموش نخواهد کرد.

همینطور این جوان تازه نفس حساس در اعماق قلب و روح خود چیزهایی حس میکند که از شرح آنها عاجز است. همینقدر می بیند که این محیط که در زندگی میکند برای او تنگ است و این محیط برای افکار و احساسات او بیگانه و بلکه دشمن است او بخوبی حس میکند که روح او مجذوب چیز دیگری است، روح او مرغی است که تماشای گلشن این محیط او را بسر ذوق و ترنم نمی آورد و هیچیک از منظره های دلربا و گلهای خوشرنگ و بوی این گلزار غنچه خنده ای را در گوشه لبان وی بگشودن قادر نمیشود. او هیچیک از این عوامل را شایسته پرستش و محبت نمی بیند و هیچکدام از جلوه های محیط موجد عشق و محرک روح او نمیشود. او خود را مانند بچه یتیم که محروم از آغوش گرم و روحنواز مادر باشد سرافکننده و بی پناه می یابد او خود را در میان یک جامعه بی بهره از هر گونه حس و عاطفه پیدا میکند که گوئی نه زبان او را می فهمند و نه به احساسات قلبی او پی میبرند. بعبارت روشنتر او می بیند که آن محیط برای او و او هم برای آن محیط بیگانه است.

یقیناً بسیاری از جوانان امروزی ایران درین حال هستند و در میان خوانندگان این مجله نیز از آنان پیدا میشود.

حسب حال من درین مقاله با این جوانان و هدف آمال من دلگرمی دادن و دستیاری کردن این دل باختگان است . روح من میخواهد دست محبت بسوی روح آنان دراز بکند و قلب من عزم دارد صمیمی ترین احساسات خود را نثار قلب حساس آنان بکند این است که آنا را خطاب کرده میگویم :

برادران دلباخته من !

من میدانم که درین محیط فاسد ایران انتخاب یک مسلک و تعیین یک هدف آمال تاچه درجه سخت است . من حس میکنم که درین مبارزت زندگی تاچه پایه زحمتها و سختیها برای شما درکار است و من میفهمم که با موانع این محیط خفه کننده باچه متانت جنگ باید بکنید . با همه اینها باید بدانید که این محیط اجتماعی هر قدر بادو دهای متراکم اخلاق فاسد کثیف شده باشد تغییر آن بعهده شما محول است . شما باید این محیط را خرق و یک محیط پاکتر و روشنتری را بجای آن خلق بکنید .

باید بدانید که اگر یک زندگی جاودانی را طالبید و اگر یک آرزوی شدید برای شرافت و افتخار در دل خود میپرورید باید مسلکی را پیش بگیرید و در راه آن مسلک تحمل هر گونه سختیها و ناملا یمات را بر خود هموار سازید . مسلک شما پرستشگاه شما باید بشود چه مسلک سر چشمه الهامات و قوام دهنده جوهر حیات است . در هر مسلکی که پیش بگیرید و در هر هدف آمالی که برای استقبال خودتان معین نمائید خواه مسلک معلمی و نویسندگی و شاعری و موسیقی شناسی و نقاشی و فیلسوفی و امثال آنها باشد و خواه مسلک تجارت و زراعت

و صناعت و خدمت دولتی باشد اولاً استعداد و ذوق طبیعی خودت‌انرا
 مأخذ قرار بدهید و ثانیاً پس از انتخاب مسلک آنرا از ته دل دوست
 بدارید و با تمام قوت و قدرت خود در نیل بدان مقصد بکوشید و از
 هیچگونه فداکاری دریغ ندارید بعبارت دیگر یک عشق مسلک در وجود
 خودتان خلق بکنید. اگر تا کنون در شاهراه مسلک خودتان نتوانسته‌اید
 جلو تر بروید و هنوز برفع موانع موفق نشده‌اید ازین است که علاقه
 خودتانرا بمسلک خود بدرجه عشق نرسانیده‌اید. مسلک شما هر قدر
 عالی و پر موانع باشد و پیشرفت و ترقی در آن هر اندازه سخت دیده‌شود
 باید مأیوس نشوید عشق مسلک آن موانعرا از میان بر میدارد و اسباب
 موفقیت را احتمالاً فراهم می‌آورد.

تا عشق مسلک را یاد نگرفته‌اید و تا مسلک خودرا پرستشگاه
 خود قرار نداده‌اید از مقاصد و آمال خود ثمره کامیابی نخواهید چید.
 اگر خودرا در آتش عشق مسلک نسوزانید عالمی را پروانه عشق
 خود نمیتوانید بسازید و اگر در راه عشق مسلک، خودرا پروانه نسازید
 خویشتن را شایسته پرستش یک ملت نمیتوانید بکنید. بقول حساسترین
 شاعر ایرانی عارف قزوینی تاماند مرغ اسیر از سر خود نگذرد از تنگنای
 قفس این محیط نمی‌توانید بیرون بپرید. تاریخ خاررا بر خود هموار نسازید
 از گلزار آرزو گل کامیابی نخواهید چید و تادر کنار دریا ایستاده از
 تماشای امواج خروشان بنخود بلرزید و غوطه نخورید هرگز به دست
 آوردن درها و گوهرهای آن بحر بیکران دسترس نخواهید شد.

عشق آن آتش فروزانی است که موانع کوه پیکر را مانند خس و
 خاشاک میسوزاند. عشق آن قدرت یزدانی است که تمام موجودات را

مجنوب جلوه های خود میسازد. عشق در قلب و دماغ شما یک قوت خارقه، یک اعتماد بنفس، یک عزم آهنین و یک همت متین بوجود خواهد آورد. عشق دلدادۀ خود را از خاک به افلاک می‌رساند، معجزه‌ها ظاهر میسازد، خارقه‌های نماید و مرده‌ها زنده میکند.

اگر مسلک خودتانرا بدرجه عشق دوست میدارید و دقیقه‌های تلخ زندگانی خودتانرا بذکر ترانه‌ها و تماشای جلوه‌های آن عشق شیرین میسازید، اگر این عشق افکار و حسیات شما و بلکه تمام ذرات دماغ و قلب و روح شمارا با یک قوت مقاومت نا پذیر بخود مشغول میسازد و اگر در خواب و بیداری و در حال مستی و هشیاری غیر از تجلیات عشق چیز دیگر در صفحه دماغ شما نقش نمی‌بندد آنوقت میتوانید یقین بکنید که موفقیت و سعادت رکا بدار شما و فتح و کامیابی غاشیه کش شما خواهد شد. آنوقت از میان گرد و غبار این محیط گشیف و از میان دودهای خیره ساز این جامعه سپای در خشان شما مانند یک نور خدائی پرتوافشان خواهد شد و آنوقت محیط خود را پیرو نفوذ خود و عالمی را پرستندۀ خود خواهید یافت.

همین عشق است که پیغمبران را مظهر خارقه‌ها و معجزه‌ها کرده و همین عشق است که به جهانگیران و ناموران گیتی قدرتهای حیرت انگیز بخشیده است. اگر جاذبه عشق محرک نمیشد آدمیزادگان بفداکاریهای بزرگ تن در نمیدادند، نوع بشر از حالت بدویت بیرون نمی‌آمد و خزاین بیشمار طبیعت سینه خود را برای ما باز نمیکرد.

آری عشق بزرگترین قوای دنیاست، عشق یگانه رابطه ایست که آفریده را به آفریننده نزدیک میسازد. نه غلط کفتم عشق خود آفریننده کائنات است.